حدیث دوست
به یاد حاج محسن بخشی

داریوش آشوری . محمدرحیم اخوت . عبدالکریم جربزه‌دار . اسماعیل جنتی . نصرالله حدّادی . علیرضا رئیس دانایی . دکتر علی اکبر سیف
دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی . دکتر کاظم کردوانی . دکتر گوئل کهن . عبدالله کوثری . حسن کیائیان . لیلی گلستان . دکتر منوچهر محسنی
فرید مرادی . مهران مهاجر . محمد نبوی . دکتر هرمز همایون پور . حسن همایون . رضا یکرنگیان

حدیث دوست

به یاد حاج محسن بخشی

گروه نویسندگان

عنوان و نام پدیدآور: حدیث دوست: یادنامه‌ی حاج محسن بخشی / گروه نویسندگان [انتشارات آگاه]
مشخصات نشر: تهران: آگاه، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۸۰ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک: 978-964-416-387-6
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: بخشی، محسن، ۱۳۰۸ـ۱۳۹۵
موضوع: نشر و ناشران ـــ ایران ـــ سرگذشت‌نامه
موضوع: Publishers and publishing ـــ Iran ـــ Biography
شناسهٔ افزوده: انتشارات آگاه
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۴۴ ح/۳/Z۴۵۰
رده‌بندی دیویی: ۰۷۰/۵۰۹۲۰۹۵۵
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۴۹۱۱۴۹۵

حدیث دوست

به یاد حاج محسن بخشی

چاپ یکم: پاییز ۱۳۹۶، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه
(آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سمیه حسینی، نمونه‌خوانی: فرهاد گلچین)
چاپ: طیف‌نگار، صحافی: نوری
شمارگان: ۱,۱۰۰ نسخه
همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

مؤسسه‌ی انتشارات آگاه
خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره‌ی ۱۳۴۰
تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۳، فکس: ۶۶۴۶۰۹۳۲

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

حافظ

فهرست

ذکر خیری از محسن‌آقا و شریک‌اش	**داریوش آشوری**	۹
راست‌قامت پنجاه‌سالهٔ کتاب	**عبدالکریم جربزه‌دار**	۱۵
در آن نوبت که...	**اسماعیل جنّتی**	۲۳
این قافلهٔ عمر عجب می‌گذرد	**نصرالله حدّادی**	۴۱
از گذشته‌ها	**علیرضا رئیس‌دانایی**	۴۵
به یاد دوست	**دکتر علی‌اکبر سیف**	۵۱
محسن آقای بخشی در خاطراتِ من	**دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی**	۵۳
به یاد محسن آقای بخشی؛ دانامردِ یاورِ فرهنگ این سرزمین	**دکتر کاظم کردوانی**	۶۳
محسن آقای بخشی؛ الگویی پیشرو در مدیریت نشر	**دکتر گوئل کهن**	۶۷
در اندوه غربت فرهنگ	**حسن کیائیان**	۷۳
لبخندی که فراموش نمی‌کنم	**لیلی گلستان**	۷۹

به یاد یک دوست	**دکتر منوچهر محسنی**	۸۱
محسن بخشی، چهرهٔ یک کتاب فروش واقعی	**فرید مرادی**	۸۳
شرفِ نشرِ ایران	**مهران مهاجر**	۹۵
آگاهِ ما	**محمد نبوی**	۱۰۱
یادی دیگر از دوستی عزیز	**دکتر هرمز همایون‌پور**	۱۰۵
یاور بی‌ادعای صنف	**رضا یکرنگیان**	۱۱۳

چند گفت‌وگو

نشر فقط یک کسب و کار نیست	**محمدرحیم اخوت**	۱۱۹
درباره‌ی انتشارات آگاه	**عبدالله کوثری**	۱۲۵
گفت‌وگو با مدیرمسئول آگاه	**حسن همایون**	۱۳۱
گفت‌وگو با محسن بخشی از پیشکسوتان نشر و فروش کتاب	**رضا یکرنگیان**	۱۴۱
عکس‌ها		۱۶۵

ذکر خیری از محسن‌آقا و شریک‌اش

داریوش آشوری

شصت سال پیش و بیش از آن بود. من دانش‌آموزِ کتاب‌باره‌ی مدرسه‌ی دارالفنون گردشگاه‌ام میدانِ مخبرالدوله و خیابانِ شاه‌آباد بود، مرکزِ کتاب‌فروشی‌های تهران در آن زمان، از میدانِ مخبرالدوله تا میدانِ بهارستان. پولِ چندانی برای خرید کتاب نداشتم، اما لذتی داشت پشت ویترینِ کتاب‌فروشی‌ها کتاب‌های تازه را دید زدن و گهگاه با بودجه‌ی اندکی کتابی خریدن و از ورق زدن و بوییدنِ رایحه‌یِ کاغذِ تازه‌ی آن‌ها مست شدن. البته داستانِ عشقِ بی‌پایانِ من به کتاب و نُک زدن به کتاب‌ها تا بلعیدنِ‌شان از هر دست، از رُمان تا تاریخ، از تاریخِ طبیعی تا اخترشناسی، از روان‌شناسی تا فلسفه‌ی سیاسی، از هنر نقاشی و تئاتر تا ...و نیز بلعیدنِ روزنامه‌ها و مجله‌ها، هر جا

که دست‌یاب بود، به روزگارِ نوجوانیِ من برمی‌گردد، از چهارده ـ پانزده‌سالگی، که می‌توانستم برای خود پرسه بزنم و ساعت‌ها به بساط کتاب‌فروش‌های کنار خیابان از میدان توپخانه به بالا و ویترینِ کتاب‌فروشی‌های شاه‌آباد چشم بدوزم. وگویا تقدیر این بود که سرک کشیدن‌های آن نوجوانِ گریزان از کتاب و درسِ مدرسه، اما دچارِ بیماریِ «استسقا» برایِ خواندنِ آن همه کتاب، در روزگاری که همه می‌رفتند تا دکتر یا مهندس و، به هر حال، «کارشناس» شوند، سرانجام می‌بایست از او، به سبک عهد دقیانوس، یک «علّامه» بسازد که، چنان که ملاحظه می‌فرمایید، ساخت!

و اما یکی از کتاب‌فروشی‌هایی که به آن سر می‌زدم، کتاب‌فروشیِ نیل بود در سرِ یک خیابانِ فرعی کنارِ میدانِ مخبرالدوله، کتاب‌فروشی‌ای نوبنیاد که گروهی از نویسندگان و مترجمانِ روشنفکرِ جوان و پیشروِ آن روزگار به راه انداخته بودند و نیت‌شان نشرِ ترجمه‌ها و نوشته‌های نوآورانه با ایده‌های مدرن بود. در حقیقت، هدفِ این گروه ــ که برخی از آن‌ها مانند ابوالحسن نجفی، سیروس پرهام، به‌آذین، محمد جعفر محجوب (و شاید عبدالرحیم احمدی هم در میان‌شان بود) نویسندگان و پژوهشگران و مترجمانِ پیشرو نسل خود شدند ــ آن بود که خونِ جوانِ تازه‌ای واردِ بازارِ بی‌رمق و کهنه‌ی نشر کتاب در ایران کنند. کارِ این گروه را می‌توان پاسخی دانست به جنب‌ـ‌وـجوشی که نسلِ جوانِ آن روزگار، در

دهه‌ی سی، به دنبالِ جنبشِ ملی کردنِ صنعتِ نفت پیدا کرده بود و سپس با کودتای بیست‌وهشتِ مرداد و سرکوبِ سیاسی بهت‌زده به کنار نشسته بود. در نتیجه، اگر میدان برای کارِ سیاسی از دست رفته بود، با جوان‌تر شدنِ جمعیتِ کشور، زمینه برایِ یک جنبشِ فرهنگی آماده بود. این جنبش می‌بایست به‌ویژه با خیزشی برای ترجمه آغاز شود تا جامعه‌ی بسته‌ی ایرانی و زبان‌اش را به روی دنیای مدرن بگشاید. بدین‌سان انتشارات نیل آگاهانه سرآغاز چنین جنبشی شد و بازارِ «کهنه‌فروشیِ» ترجمه در میدانِ مخبرالدوله و خیابانِ شاه‌آباد را تکانی داد. یک مجله‌ی ادبی و فرهنگی هم به نامِ صدف منتشر کردند که بیش از یک دوره منتشر نشد، اما مجله‌ی نوآورانه‌ی تازه‌ای در میانِ نشریه‌های آن روزگار بود و بابِ دندانِ نوجوانانِ کتابخوان و کتابخواری چون من. نسلِ نوجوانی که در آن روزگار، در نیمه‌ی دوم دهه‌ی سی، از جنبشی که در کارِ نشرِ کتاب با کتاب‌های انتشارات نیل، بنگاهِ ترجمه و نشرِ کتاب (به همتِ احسان یار شاطر)، انتشارات امیرکبیر (به همتِ عبدالرحیم جعفری)، و بنگاهِ فرانکلین (به همتِ همایون صنعتی‌زاده) برخوردار شد، در دهه‌ی چهل بارور شد و موجِ تازه‌ای از ادبیات و هنر، همچنین از ترجمه و نقدنویسی به میدان آمد که در میانِ نسلِ جوانِ امروز نامی و ارجی دارد وگاه با حسرت از آن یاد می‌شود.

باری، در نیمه‌ی اول دهه‌ی چهل بود که از راهِ دوستی با

غلامحسین ساعدی پای من به انتشارات نیل بیش‌تر باز شد. انتشاراتِ نیل به آن صورتِ آرمان‌خواهانه‌ی نخستین چندان نپایید و در میانِ شریکان بر سرِ سیاستِ انتشاراتی اختلاف افتاد و رفته ـ رفته نویسندگان و مترجمانِ آرمان‌خواه میدان را به شریکانی واگذاشتند که منطقِ کسب ـ و ـ کار را می دانستند و خیال‌های رُمانتیک در سر نداشتند. و سرانجام یکی از آن شریکان سهام دیگران را خرید و مالک کل دستگاه شد. و اما، عبدالحسینِ آلِ رسول، یکی از شریکانِ آن دستگاه نشریه‌ای کوچک به نامِ ***نقدِ کتاب*** در آن‌جا به راه انداخت که کارِ تازه‌ای بود. وگرفت. در نیمه‌ی نخست دهه‌ی چهل شرکت نیل انتشار این نشریه را به غلامحسین ساعدی واگذار کرد و ساعدی هم که با من رابطه‌ی دوستانه‌ی نزدیکی داشت، از من برای آن نشریه مقاله‌ی نقد کتاب می‌خواست و من با شور و غرورِ جوانی نقدهای تند ـ و ـ تیزی می‌نوشتم که بازتاب‌هایی داشت و کسانی از نسلِ پیشکسوت، مانندِ ابوالحسن نجفی و محمد قاضی، می‌ستودند.

باری، در رفت ـ و ـ آمدها به کتاب‌فروشیِ نیل بود که من با محسن آقای بخشی آشنا شدم؛ مردی با قامتی به‌نسبت بلند و چارشانه، با صورتی گرد و چشمانِ درشت، با صدایی گرم و مهربان و لبخندی که از لبان او محو نمی‌شد. او فروشنده‌ی این دکانِ کتاب‌فروشی و سرانجام مدیر و گرداننده‌ی آن بود. خود «روشنفکر» و اهلِ کتاب و کتاب خواندن نبود یا هرگز نشنیدم

که در باره‌ی جنبه‌ی ارزشِ ادبی یا علمیِ کتاب‌ها نظری داشته باشد. یک کاسبِ صاف و ساده بود، اما با شرافت و نجابتی که به‌زودی محبت و اعتماد هر کسی را به خود جلب می‌کرد. همیشه با ادب بود و دیگران هم با او با احترام و ادب رفتار می‌کردند. نام او برای ما همیشه «محسن آقا» بود. در انتشارات نیل سر-و-کارِ ما با او بود. ساعدی کتاب‌های‌اش را برای انتشار به او می‌سپرد. من هم نخستین کتابِ کلانِ ترجمه‌ای‌ام، یعنی **چنین گفت زرتشت**، را به او دادم. تا این که او شریکی پیدا کرد یا شریک او را پیدا کرد و در سال پنجاه با هم انتشاراتِ آگاه را رو به رویِ دانشگاهِ تهران راه انداختند. آن زمان مرکز کتاب‌فروشی‌ها از خیابانِ شاه‌آباد کم‌کم به خیابانِ شاه رضا، دور-و-برِ دانشگاهِ تهران، منتقل می‌شدند. من شریکِ تازه، آقای حسین حسینخانی، را نمی‌شناختم، اما محسن آقا را خوب می‌شناختم و به او ارادت داشتم. برای همین کار نشر کتاب‌های‌ام را با انتشاراتِ آگاه ادامه دادم و پس از چندی فهمیدم که این شریک هم در نجابت و درستکاری از جنسِ همان شریک است. اما فرق‌اش با او این است که این یک از رُمانتیسمِ روشنفکرانه بری نیست و برای خدمتِ فرهنگی پا به میدانِ نشرِ کتاب گذاشته است و، هنگامی که ضروری باشد، حاضر است خانه‌ی خود را هم بفروشد و پول‌اش را به زخمِ بدهی‌های کسب-و-کار بزند. و محسن آقا می‌بایست او را بپاید وگهگاه اندرز دهد تا منطقِ کسب-و-کار را هم از نظر دور

ندارد. و امیدوار ام که «شریک» با مرگِ محسن آقا اندرزهای او را فراموش نکرده باشد.

باری، یاد ـ اش به خیر باد محسن آقا که نجیبانه زیست و نجیبانه رفت. من از این جهت نیز وامدارِ دوستی با وی ام که سببِ دوستیِ نزدیک میانِ من و آن شریکِ دوستخویِ حق‌شناسِ نازنین شد.

مهرماه ۱۳۹۶

راست قامت پنجاه‌سالهٔ کتاب

عبدالکریم جربزه‌دار

مرحوم بخشی را حقیر از زمانی که در انتشارات نیل بود در چهارراه مخبرالدوله می‌شناختم، در اواخر دههٔ چهل، حدود پنجاه سال پیش، و زمانی که کتاب‌فروشی امیرکبیر بروجرد را داشتم، هر سی چهل روز یک‌بار برای خرید کتاب به تهران می‌آمدم و طبعاً سری هم به انتشارات نیل می‌زدم. مرحوم بخشی پشت پیشخوان ایستاده بود و با متانت و حوصله و خوش‌رویی جواب خریداران کتاب را می‌داد و در ضمن پاسخ‌گوی سؤالات آن‌ها هم دربارهٔ کتاب و کتاب‌ها و مقوله‌های مرتبط با آن با توجه به زمان و مقدورات بود، آن هم با گشاده‌رویی که خیلی وقت‌ها پرسشگر را تحریک می‌کرد که نه پرسش، که پرسش‌ها داشته باشد.

اخیراً در حاشیهٔ مقدمه‌ای که بر ***تاریخ جهان‌آرای*** قاضی

احمد غفاری قزوینی نوشته‌ام خیلی کوتاه به نقش بدیع و بی‌بدیل کتاب‌فروشان (ناشران) سال‌های قبل از پنجاه اشاره کرده‌ام و آن‌جا به حق این گفتهٔ استاد جمشید کیان‌فر را که آن کتاب‌فروشان هر کدام در جای خود «ابن‌ندیمی» بوده‌اند را نقل کرده‌ام و مرحوم بخشی هم از آن گرده بودند.

هر وقت که به انتشارات نیل می‌رفتم، جدا از این‌که صورت درخواست‌هایم را می‌دادم گپی داشتیم دربارهٔ تازه‌های چاپ و در دست انتشار نیل و دیگر ناشران و حرف حرف می‌آورد و می‌کشید به نویسندگان و مترجمان و شیوه‌های خاص هر یک و... حقیر از اطلاعات و دانش وسیع ایشان در زمینهٔ کتاب به‌طور اعم بهره‌ها برده‌ام.

نیل، بیش‌تر توان و توجه‌اش به ادبیات معاصر بود، خصوصاً رمان غرب و در این راه دنباله‌رو و مکمل انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب و فرانکلین بود و می‌کوشید جامعهٔ کتاب‌خوان ایران را با فرهنگ وسیع و متنوع و پربار غرب و نگاه‌های تازه و گوناگون مکتب‌های آن آشنا سازد.

از کارهای جالب‌اش که آن زمان ابتکار نویی بود و تری و تازگی داشت، انتشار مجله گونه‌ای به نام ***انتقاد کتاب*** بود در قطع رقعی و صفحات حدود چهل پنجاه و به معرفی کتاب‌های تازه انتشار یافته و نقد آن‌ها می‌پرداخت که مورد توجه و استقبال واقع شده بود و آن مجله‌گونه‌ها هنوز هم بعد از گذشت حدود نیم قرن، تری و طراوت خود را حفظ کرده و

ارزشمند و خواندنی است.

نیل مجلهٔ ماهانه‌ای به نام **صدف** هم انتشار داد که دو سال دوام داشت و آن هم بیش‌تر به معرفی ادبیات غرب می‌پرداخت از کلاسیک تا مدرن.

در همان دوران و به لطف همین مرحوم بخشی بود که حقیر با انتشارات انجمن فرهنگی ایران و فرانسه و هانری کربن آشنا شدم که از این بابت همیشه سپاسگزار ایشان هستم و نیز مجموعهٔ ***گردونهٔ تاریخ*** که نیل با همکاری انتشارات فرانکلین چاپ کرده بود به منظور گسترش دید تاریخی جوانان آن روز. این نکتهٔ با ربط یا بی‌ربط را هم اضافه کنم که سرمایه‌گذار انتشارات نیل آقای عظیمی بود و این‌ها سه برادر بودند که سه انتشارات را در سه زمینهٔ مختلف تأسیس کردند و هر سه در زمان خود موفق بودند و مؤثر: انتشارات نیل، انتشارات دهخدا و انتشارات آذر که دومی در زمینهٔ تاریخ و ادبیات قدیم ایران و کتاب‌های دانشگاهی فعال بود و سومی در زمینهٔ کتاب‌های مذهبی اسلامی و شیعی.

بعداً آقای بخشی از انتشارات نیل جدا شدند و با آقای حسینخانی آمدند و انتشارات آگاه را در مقابل دانشگاه تهران در همین جایگاه فعلی آن دایر کردند و در انتشارات آگاه بود که به‌طور مشخص و نمایان این دو بزرگوار کاری کارستان کردند و انتشارات آگاه در چاپ و عرضهٔ کتاب‌های مهم و شاخص و تأثیرگذار، هم در زمینهٔ دانشگاهی و هم در زمینهٔ عمومی

به‌خصوص ادبیات، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی غرب که همگی برای جامعهٔ کتاب‌خوان ایرانی تازه و بعضاً ناشناخته بود، نقشی مهم عهده‌دار شدند و کتاب‌هایی پایه و پرمایه انتشار دادند و در تمام این مدت مرحوم بخشی چونان روز اول پشت پیشخوان راست و استوار ایستاده بود و با آن نجابت و متانت ذاتی که در چهره‌اش به‌خوبی نمایان بود در خدمت کتاب و کتاب‌خوانی بود و به‌راستی خادم کتاب بود و عاشق کتاب.

مرحوم بخشی همان‌طور که گفتم کتاب‌شناس بود و اگر مشتری از او راهنمایی می‌خواست در موضوع کتاب و یا کتاب‌های مشابه صبورانه توضیحات و اطلاعات کافی را به مشتری می‌داد و در آن زمینه کتاب‌های انتشاریافتهٔ پس و پیش از آن کتاب و یا آن موضوع را در اختیار خواستار قرار می‌داد و البته نقش بی‌بدیل شریک و همراه همپای او جناب حسینخانی را هم که در این درازراه پرفراز و نشیب با او بود نباید از نظر دور داشت. چنین به نظر می‌رسد که بین مرحوم بخشی و جناب حسینخانی تقسیم کاری بود به این صورت که امر تولید فکری و محتوایی با آقای حسینخانی بود و امر توزیع و امور مادی با مرحوم بخشی و این مهم تعادل اقتصادی برقرار کردن نه کار خردی بود. مؤسسات پخش به این گستردگی نبود و ناشر در عین حال پخش‌کنندهٔ کتاب و کتاب‌فروش هم بود و مرحوم بخشی هم به‌خوبی از عهده برآمد و تعادل لازم را به

بهترین وجه ممکن برقرار کرده بود به‌طوری که آگاه هر روز گامی به جلو برمی‌داشت و روز به روز پربارتر می‌شد.

در سال شصت که حقیر به تهران نقل مکان کردم و انتشارات اساطیر را تأسیس کردم ارتباطم با مرحوم بخشی رنگ دیگری به خود گرفت. اوایل برای مشاوره و راهنمایی و کمک گرفتن از تجربیات ایشان در موضوعات مختلف نشر مزاحم‌شان می‌شدم و سؤالات فراوانی داشتم که مرحوم بخشی با همان خصیصهٔ پنجاه‌ساله که از ایشان می‌شناختم، در این دوران هم حقیر را نه به چشم یک رقیب، که به چشم یک دوست و همکار می‌نگریست و می‌کوشید تا حد امکان اطلاعات لازم را در اختیارم گذارد و از رهنمودهای بیش‌تر و بیش‌تر دریغ نداشت. خصوصاً راهنمایی‌های او در زمینهٔ تنظیم و تعادل اقتصاد نشر برای حقیر بسیار بسیار مغتنم و چاره‌ساز بود.

مرحوم بخشی متعلق به همان نسل ابن‌ندیم‌ها بود و به عشق فرهنگ و کار فرهنگی نفس می‌کشید و همیشه در حال آموختن و آموزاندن بود و تا بود جز ادب نداشت و با رفتار خود جز ادب نیاموزاند. ادب به معنی اعم کلمه.

شاید گفتن این هم بی‌ربط نباشد که از دیروز دیر تا امروزه روز، کتاب‌فروشان و پخش‌های کتاب سخت پول می‌دهند و باید چندین بار مراجعه و درخواست کنی تا چکی وعده‌دار بدهند و همیشه هم ترس وصول نشدن آن را در خود داری، اما

مرحوم بخشی و هم‌چنین مرحوم طهوری این‌چنین نبودند. آخر هر ماه خودشان حساب می‌کردند و چک طلب هر ناشر و طرف حسابی را به تاریخ روز می‌کشیدند و برایش می‌فرستادند و یا تلفن می‌زدند که چک‌ات حاضر است بیا و بگیر. و هرگز نشد که ناشری از او طلب چک کند. با مؤلفین و دیگر طرف حساب‌ها هم همین‌گونه رفتار می‌کرد و بسیار متعهد بود و مقید و ندیدم از مؤلف و مترجم و مصحح و نمونه‌خوان و حروف‌چین تا لیتوگراف و چاپخانه و صحافی جز در ستایش و سپاس از این متعهد بودن و خوش حساب بودن سخنی بگویند. نشنیدم اختلافی با کسی در سطوح مختلف نشر داشته باشد و لابد اگر هم پیش می‌آمده است که طبیعی بوده است با سعهٔ صدر وگذشت حل می‌کرده است.

به همه احترام می‌گذاشت و با همه محترمانه رفتار می‌کرد بدون در نظرگرفتن سن و سال و مرتبهٔ اجتماعی طرف و تکرار می‌کنم راست ایستاد در خدمت به فرهنگ و ادب این خاک پاک تا آخرین لحظه‌ای که بود. مرحوم بخشی در این اواخر با وجود بالا رفتن سن وکاهش توان جسمی رفتار و ظاهر و باطن‌اش همان بود که از روز اول آشنایی با او در انتشارات نیل دیده بودم، همان بود که بود و هرچند از نظر جسمی درگذر ایام تغییر فراوان کرده بود اما در منش و روش سرسوزنی تغییر نکرد و حتم دارم از پس درگذشت‌اش در سال گذشته، زندگی آتی او به عنوان یکی از خادمان و پیشروان نشر کتاب و بسط و

توسعهٔ فرهنگی ایرانی هر روز بیش‌تر از دیروز نمود پیدا کند و قدر او شناخته‌تر گردد، چونان مرحومان رمضانی ابن‌سینا و کلالهٔ خاور و جعفری امیرکبیر و عبدالغفار طهوری و داود رمضان شیرازی که خدا همگی را قرین رحمت کند که فردا زنده‌تر از امروزند و چراغ فروزان راهنما به سوی فضیلت و آدمیت*:

هفتم مهرماه ۱۳۹۶

* خیلی دلم می‌خواست تا در فراغتی آنچه را شایسته و بایسته بود دربارهٔ مرحوم بخشی بنویسم اما نشد. چرا که فرزند خلف ایشان ظهر پنج‌شنبه ششم مهرماه ضمن تماس تلفنی به حقیر فرمودند که مراسم یادبود یکمین سال درگذشت مرحوم بخشی حدود یک ماه دیگر است و ایشان قصد دارند به همین مناسبت یادنامه (کارنامه و ارج‌نامه)ای برای ایشان انتشار دهند و تقریباً کار تمام شده است و زمان هم ندارند و به قول خودشان در دقیقهٔ نود هستند خواستند که در همین دو سه روزه مطلبی نوشته و تقدیم دارم. شوربختانه به دلایلی که این‌جا گفتن ندارد چندی است که حقیر هم دل و دماغ نوشتن ندارم. این بی‌حوصلگی و بی‌زمانی باعث شده که شتاب‌آلود و مختصر متنی تهیه گردد و به شرط بقای عمر و دماغ دربارهٔ نیل و آگاه و مرحوم بخشی در زمان مجال به‌طور مشروح خواهم نوشت.

در آن نوبت که*...

اسماعیل جنّتی

پیش متن:

می‌دانستم که سرانجام
روزی از این راه می‌بایدم گذشت
با این همه دیروز از کجا خبرم بود
که روزِ موعود امروز است[1]؟

اوایل اردیبهشت بود نشسته بودم و کتابِ شعرِ ***شب زنبیل سیاهی‌ست***[2] سرودهٔ گابریل میسترال را تورق می‌کردم، و

---

* عنوان مقاله تکه‌ای از شعر «تو را من چشم در راهم» نیما یوشیج.

۱. شعری از تاری‌هارا، شاعر ژاپنی با عنوان «روز موعود» از کتاب: ***همچون کوچه‌ای بی‌انتها***، ترجمهٔ احمد شاملو، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، صفحهٔ ۴۶۸، نشر نگاه و انتشارات روزنه.

۲. ***شب زنبیل سیاهی است***، برگزیدهٔ شعرهای گابریل ـ میسترال، ترجمهٔ آثار فؤاد نظری نشر مروارید، ۱۳۸۳، گابریل ـ میسترال شاعر اهل شیلی (۱۸۸۹ـ۱۹۵۷)، برندهٔ جایزهٔ نوبل ۱۹۴۳.

شعرهای وی را می‌خواندم رسیده بودم به این شعر:

ابرهای بهاری،
ابرهای باران‌زا،
دوباره روحِ مرا می‌بری به تمامی
به درون بهشت
ابرهای بهاری، به سپیدی گل،
مرا به جانب دریا می‌برند

تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. پشتِ خط آقای نصرالله حدادی[1]، نویسنده و محقق بود. پس از سلام و...

آقای نصرالله حدادی فرمودند آقای جنتی، قرار است امسال (۱۳۹۶) در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، در شهر آفتاب، سرای اهل قلم، بزرگداشتی برگزار کنیم برای چهار ناشر. دو ناشر در قید حیات، آقایان حسن‌زاده مدیر انتشارات مروارید، و طهوری، مدیر انتشارات طهوری، و دو ناشر از این جهان رخت بربسته. زنده‌یاد محسن بخشی مدیر انتشارات آگاه و زنده‌یاد علیرضا حیدری، مدیر انتشارات خوارزمی. گفتم: آقای حدادی، از بنده چه خدمتی برمی‌آید؟ آقای حدادی فرمودند: پس از جست‌وجوی بسیار برای صحبت

۱. نصرالله حدادی، نویسندهٔ کتاب ***تاریخ شفاهی کتاب***، گفت‌وگو با ناشران و کتاب‌فروشان دفتر اول، ناشر: خانهٔ کتاب، مرکز کتاب‌پژوهی ایران، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۵.

دربارهٔ آقای‌بخشی مدیر انتشارات آگاه، سرانجام آقای مجید طالقانی مدیر نشرِ نقش جهان، شما را پیشنهاد کردند و اشاره کردند که به گمانم آقای جنتی صلاحیتِ این مهم را دارند. چرا که سال‌ها با هم همکار و دوست بودند از سال ۱۳۴۴ تا هنگام سفر محسن آقا به دیاری دیگر (حدود ۵۲ سال).

آقای حدادی فرمودند شما حاضرید در این بزرگداشت شرکت کنید و دربارهٔ آقای محسن بخشی صحبت کنید؟ گفتم: با تمامِ وجود و این گفت‌وشنود گمانم به تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۹۶ بود.

آقای حدادی روز هفدهم اردیبهشت‌ماه را تعیین کردند، ساعت پنج بعدازظهر در سرای اهل قلم به مدت یک ربع ساعت برای صحبت کردن.

روز هفدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۶ بود، این نشست انجام شد. و من نسبت به وقتی که به من اختصاص داده بودند، آنچه را که در این مدت کم در اختیارم بود دربارهٔ آقای محسن بخشی صحبت کردم.

پس از چندی آقای مهران بخشی فرزند آقای محسن بخشی به من اطلاع دادند که آقای حسینخانی مدیرمسئول انتشارات آگاه، دوست و همکار آقای بخشی قرار است کتابی دربارهٔ پدرم (محسن بخشی) گردآوری تدوین و تنظیم کنند برای چاپ از شما می‌خواهم که متن قرائت شده در همایش را در اختیار انتشارات آگاه قرار دهید، برای چاپ در کتاب مورد

نظر. به جان پذیرفتم.

اینک آن متن با اندکی تغییر برای چاپ.

گرم یادآوری یا نه، من از یادت نمی‌کاهم[۱]

عشق، عشق می‌آفریند
عشق زندگی می‌بخشد
زندگی رنج به همراه دارد
رنج دلشوره می‌آفریند
دلشوره جرئت می‌بخشد
جرئت اعتماد به همراه دارد
اعتماد امید می‌آفریند
امید زندگی می‌بخشد
زندگی عشق می‌آفریند
عشق، عشق می‌آفریند[۲]

با عرض سلام و ادب و احترام خدمت حضار محترم خانم‌ها ـ آقایان استادان فرهیخته، نویسندگان ارجمند، مترجمان توانا، شاعران راستین، پژوهشگرانِ سخت‌کوش، ناشران عزیز و گرامی، همکارانِ خوش‌فکرم، پخش‌کنندگان کتاب، و تمامی علاقه‌مندانِ به کتاب و کتابت و خوانش کتاب.

---

۱. تکه‌ای از شعر **تو را من چشم در راهم** نیما یوشیج.
۲. مارکوت بیکل، شاعر آلمانی معاصر، ترجمهٔ احمد شاملو، محمد زرین‌بال، از کتاب: ***همچون کوچه‌ای بی‌انتها***، صفحهٔ ۴۶۰، چاپ چهارم، انتشارات نگاه، و انتشارات زمانه.

به تمامی همکاران گرامی‌ام در سی‌امین نمایشگاه بین‌الملل کتاب تهران، با عنوان: «یک کتاب بیش‌تر بخوانیم» تبریک می‌گویم؛ دستِ تمامی همکاران ارجمندم را می‌بوسم، و به آن‌ها خداقوت می‌گویم. امیدوارم چراغ نشر ایران، روزبه‌روز فروزان‌تر شود.

سپاسگزاری خودم را به‌عنوان ناشر و کتاب‌فروش و ویرایشگر حدود پنجاه و دو سال، از وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، و همکاران ارجمندشان در تمامی حوزه‌های نشر اعلام می‌دارم، نیز از مدیریت محترم شهر آفتاب.

ناشران و کتاب‌فروشان یک خانواده‌اند، با دیدگاه‌های مختلف در زمینهٔ تولید و نشر و فروش کتاب، طبیعی است که در زمینهٔ نشرِ کتاب با سلیقه‌های متفاوت روبه‌رو هستیم. اما چه باک! همه در خدمت جامعهٔ خود هستند، تا جامعه بالنده شود؛ در تمامیِ زمینه‌ها و این ما را بس.

قرار من و آقای نصرالله حدادی بر این بود که در حدود یک‌ربع ساعت دربارهٔ آقای محسن بخشی صحبت کنیم ــ دوست ندارم بگویم زنده‌یاد، چراکه محسن آقا برای من همیشه تا همیشه زنده است در جانم.

در این‌جا من بسنده می‌کنم به خاطراتم در سال‌های ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۴۶؛ به مدت دو سال.

از این دو دانشگاه، دانشگاه نیل (انتشارات نیل) و دانشگاه کتاب زمان.

اسماعیل جنتی هستم، متولد ۱۳۲۶ گلپایگان، دهکدهٔ دُر.

مدیر نشر یوشیج. فارغ‌التحصیل دو دانشگاه: دانشگاهِ انتشارات نیل، میدان مخبرالدوله، نبش کوچهٔ رفاهی، به مدیریت آقای محسن بخشی در سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۴۶. دو سال. و دانشگاه کتاب زمان ــ خیابان نادری ــ پاساژ محسنی، به مدیریت آقای عبدالحسین آل‌رسول از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۶۴. هجده سال.

نویسنده و مجری صدها برنامهٔ ادبی ـ فرهنگی رادیو. انتشار چندین کتاب و خوانشِ شعر و نامه‌های نیما یوشیج به صورت کاست (هنوز CD وجود نداشت). خوانشِ اشعارِ کلارا فانِس، شاعر اسپانیایی، CD و خوانش شعرهای عاشقانهٔ پابلو نرودا، CD.

در این نمایشگاه غرفه‌ای ندارم، چراکه تعداد کتاب‌های نشر یوشیج با معیارهای نمایشگاه کتاب همخوانی نداشت (تعدادش کم بود). انشاءالله سال‌های دیگر به شرط حیات.

از بختیاری ماست
شاید
که آنچه می‌خواهیم
یا به دست نمی‌آید
یا از دست می‌گریزد[1]

من از سال ۱۳۴۴ وارد انتشارات نیل در دانشگاه نیل شدم، و آشنا شدن با محسن آقا (حاج محسن بخشی).

---

۱. مارگوت بیکل